بررسی

مروری به «فرامالی‌گرایی در اندیشه سیاسی ایران: زندگی و زمانه احمد فردید» اثر علی میرسپاسی

یک داستان هشداردهنده

افشین متین‌عسگری

«فرامالی‌گرایی در اندیشه سیاسی ایران» موضوعی را ادامه و بسط می‌دهد که علی میرسپاسی، جامعه‌شناس دانشگاه نیویورک، در آثار قبلی خود؛ یعنی انتساب ایدئولوژی دولتی جمهوری اسلامی ایران به ضد مدرنیته «غربی»، به ویژه ایده‌ولوژی فیلسوف آلمانی مارتین هایدگر مطرح کرده است. اگرچه این کتاب به عنوان مطالعه‌ای در زمینه «فرامالی‌گرایی» فکری ارائه شده است، اما در واقع نوشته می‌خواهد «بیوند» تقریبا مستقیم نقد هایدگر بر مدرنیته را از طریق متفکر «مبهمی» به نام احمد فردید (۱۳۷۳-۱۲۸۹) که واردِ ایران شده است، نشان دهد. به‌طور گسترده‌تر، اثر میرسپاسی مداخله‌ای جدی است علیه متفکران پسامدرن. از مبنای گوگل تا آکادمیسین‌های «پساسکولار» آن را (به فارسی) ترجمه کرده بود یا می‌خواست ترجمه کند. فردید برای ترجمه آن را با تکوین می‌خواهد من از نبیند. این که به دفتر او رفتم. دفتری بسیار بزرگ بود و با پیوستی از جمله کارل بوپر که بسیار برای او پیوندی‌بود. فصل می‌ماند. فردید بعد علاقه و همدلی‌های خود را با نژاد ایرانی به حداکثر قدرت بود. فردید در سه دهه مهم اجتماعی جمع کرده بود. همچنین همیشه، فردید سه مسئله مهم کار را رقم کرد. مثل بقیه پروژه‌هایش، او هیچ کاری را هرگز تا آخر دنبال نکرد. شاید این ماجرا توضیح دهد که چرا برهم یک بار مقاله‌ای علیه فردید نوشت که بسیار از آن فردید درصدد تلافی برآمد. فردید میراث چندانی به جا نگذاشت. پس از جستجوی بسیار، یک قطعه ترجمه از کتاب «حکمت شادان» پیدا کردم، درباره دیوانه‌ای که با فانوس در بازار می‌دوید و فریاد می‌زد: «...!» فردید این قطعه معروف را ترجمه کرد بود و در کلاس‌های خود با صدای بلند آن را می‌خواند. او اشتباه نکنم، به کمانم این قطعه را خودم از زبان فردید شنیده‌ام. این مقاله بعدا در مجله‌ای به نام «موقف» مجله فردیدی‌ها، همواره با متن آلمانی آن منتشر شد. خود من هم آن قطعه از «حکمت شادان» را ترجمه کردم. برخی آن را «مرد دیوانه» ترجمه کرده‌اند. من آن را با یک توضیح به «دیوانه» برگردانم. و بعدا هم قطعه دیگری از همان کتاب را ترجمه کردم. ترجمه فردید در «موقف» چاپ شد و من آن را خواندم. آن را با آلمانی مقایسه کردم و دیدم ترجمه عجیبی است؛ وحشتناک و شلخته. در آن زمان، اهمیت چندانی نمی‌دادم. اخیرا، شاید ۱۰ ماه پیش، در مجله «اندیشه پویا»، [نصرالله] پورجوادی مقاله‌ای نوشت و از دورانی که در گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشجوی فردید بود، گفت. پس از بازگشت از ایالات متحده، پورجوادی در رشته فلسفه در آنجا تدریس کرده بود. او یادداشت‌های قدیمی خود از سخنرانی‌های فردید را اتفاقی پیدا کرد. پورجوادی در این مقاله از من هم نام برد. این موضوع باعث شد که نویسنده چگونه ما همیشه فردید را به‌عنوان یک متخصص آلمانی درجه یک تصور می‌کردیم. بدون شک! اما این ترجمه افتتاح بود. دراین‌باره مقاله‌ای نوشتم و اشتباهات متعدد ترجمه فردید را نشان دادم. «اشتباهات اساسی در درک دستور زبان آلمانی. من هرگز فرانسوی فردید را نپرس نکردم. اما به نظرم او

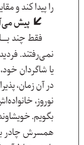

علی میرسپاسی

ایلات ۱۹۷۸-۱۹۷۶ ایران. او سعی کرد «خود را به‌عنوان فیلسوف رؤیای عرفانی» معرفی کند. همان‌طور که میرسپاسی اعتراف می‌کند، این تلاش نیز ناکام بود. این رؤیا، تا حدی به دلیل ارتباط فردید با سلطنت، و تا حدی به‌دلیل عجیب و غریب‌بودن برداشت او از اسلام شیعه. با این حال، تأثیرات فکری حزبی فردید را می‌توان در دهه ۱۹۸۰ مشاهده کرد. هنگامی که یکی از شاگردانش، رضا داوری، به اجمال به عنوان مدیل فلسفی غیررسمی سیستم جدید عمل می‌کرد. فردید بسیار تأثیر گذار بود. مشخص است که او اجازه داد اده‌ها کند که با ایده‌های تلویحی به عنوان یک بازو مشخص «ایمان» مذهبی- سیاسی وارد شد که با ایده‌های کاری بود مشخص شود. بنابراین، به تأثیر عمده ارجاعات «فرامالی‌گرایی در اندیشه سیاسی ایران» به آثار فردید نیست، بلکه به منابع ایده‌ولوژی فردید و او همچنین ادبیات تلویه به زبان انگلیسی مربوط می‌شود. این کمبود باید مؤلفه در مورد «متفکر» محوری متن باعث ایجاد ساختار تصادفی کتاب شده است. با چنین فصل که میرسپاسی سعی می‌کند به نحوی متفکرانی مانند هایدگر، هابرماس، هیدگر، کوبین و میشل فوکو را با فردید و ایده‌های تقلبی او مرتبط کند. برخی از این تفاسیر، به ویژه فصل هاری کوبن شرق‌شناس فرانسوی، بسیار به موضوع کتاب مربوط می‌شود. هاری کوبن شاگرد هایدگر و اولین مترجم آثار او به زبان فرانسه بود. بعدا برخی از مقولات هایدگری را در تفسیر عجیب خود از اسلام شیعه گنجاند. فقط شیعه این را در طول دهه‌های ۱۶۰ و ۱۷۰- ۱۳۴۹) به‌عنوان سردبیر در مجله علوم اجتماعی مشغول به کار بودم. در مجله فرانسوی «اکسپرس» (Express)، مصاحبه‌ای با هایدگر منتشر شد. بعدا شنیدم که هایدگر آن را تکذیب کرد. اما در هر صورت منتشر شد. فردید با شاید آقای باقر برهام، آن را به (به فارسی) ترجمه کرد بود یا می‌خواست ترجمه کند. فردید برای ترجمه آن از برابر علاقه کرده بود و من موافقت کردم آن را در مجله علوم اجتماعی چاپ کنم. زمان زیادی- چندین ماه- طول کشید تا فردید آن را ترجمه کند. ترجمه آن به زبان عجیب فردید غریب می‌نمود. او می‌خواست ۵۰ پاورقی را که هنوز نوشته بود، به متن اضافه کند. بنابراین مجبور شدم مدت‌ها منتظر بمانم. شماره بعدی را دو یا سه ماه عقب انداختم، تا اینکه دیدم باز خبری نیست. سرانجام، مجله را [بدون مصاحبه] منتشر کردم. اما اخیرا در اینترنت دیدم که کسی آن را پیدا کرده است. این همان ترجمه- بود - آنها پاورقی‌ها را حذف و من را منتشر کردند. دقیقا به‌خاطر نداریم که آیا برهام آن را بلاخره ترجمه کرد یا فقط قصد انجام آن را داشت. به‌هرحال شاید این ماجرا توضیح دهد که چرا برهام یک بار مقاله‌ای علیه فردید نوشت که بسیار از آن فردید درصدد تلافی برآمد. فردید میراث چندانی به جا نگذاشت. پس از جستجوی بسیار، یک قطعه ترجمه از کتاب «حکمت شادان» پیدا کردم، درباره دیوانه‌ای که با فانوس در بازار می‌دوید و فریاد می‌زد: «...!» فردید این قطعه معروف را ترجمه کرد بود و در کلاس‌های خود با صدای بلند آن را می‌خواند. فکر می‌کنم، اشتباه نکنم، به کمانم این قطعه را خودم از زبان فردید شنیده‌ام. این مقاله بعدا در مجله‌ای به نام «موقف»، مجله فردیدی‌ها، همواره با متن آلمانی آن منتشر شد. خود من هم آن قطعه از «حکمت شادان» را ترجمه کردم. برخی آن را «مرد دیوانه» ترجمه کرده‌اند. من آن را با یک توضیح به «دیوانه» برگردانم. و بعدا هم قطعه دیگری از همان کتاب را ترجمه کردم. ترجمه فردید در «موقف» چاپ شد و من آن را خواندم. آن را با آلمانی مقایسه کردم و دیدم ترجمه عجیبی است؛ وحشتناک و شلخته. در آن زمان، اهمیت چندانی نمی‌دادم. اخیرا، شاید ۱۰ ماه پیش، در مجله «اندیشه پویا»، [نصرالله] پورجوادی مقاله‌ای نوشت و از دورانی که در گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشجوی فردید بود، گفت. پس از بازگشت از ایالات متحده، پورجوادی در رشته فلسفه در آنجا تدریس کرده بود. او یادداشت‌های قدیمی خود از سخنرانی‌های فردید را اتفاقی پیدا کرد. پورجوادی در این مقاله از من هم نام برد. این موضوع باعث شد که نویسنده چگونه ما همیشه فردید را به‌عنوان یک متخصص آلمانی درجه یک تصور می‌کردیم. بدون شک! اما این ترجمه افتتاح بود. دراین‌باره مقاله‌ای نوشتم و اشتباهات متعدد ترجمه فردید را نشان دادم. «اشتباهات اساسی در درک دستور زبان آلمانی. من هرگز فرانسوی فردید را نپرس نکردم. اما به نظرم او

کتاب «مدرنیته آشفته ایران: بحث درباره میراث احمد فردید» (۲۰۱۹) به قلم علی میرسپاسی مجموعه چند مقاله درباره احمد فردید (۱۳۷۳-۱۲۸۹). اندیشمند معاصر ایرانی است. در این کتاب میرسپاسی تلاش کرده از طریق مصاحبه با دوستان و برخی شاگردان احمد فردید، سیمایی از زندگی و کار فردید که به‌دلیل شخصیت موهوز او همچنان با ابهام بسیار زیادی همراه است، ترسیم کند. داریوش آشوری، نویسنده، مترجم و منتقد ادبی در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ یکی از نزدیکان احمد فردید بود و علی میرسپاسی به همین‌دلیل پای صحبت‌های او درباره فردید نشسته است. این مصاحبه در تاریخ ۲۲ جولای ۲۰۱۰ در پاریس انجام شده که ترجمه آن به فارسی در زیر آمده است.

علی میرسپاسی: آیا جزئی از زندگی خانوادگی دکتر فردید به خاطر دارید؟

داریوش آشوری: بله کمانم فرزندان فردید دربی انقلاب. ایران را به مقصد ایالات‌متحده ترک کردند. به‌خاطر دارم، شهرداری تهران خانه او را از خانواده‌اش خرید و اگر درست یاد دارم باشد، مبلغ زیادی برای خرید آن خانه پرداخت کرد. خانه بزرگی بود که حیاط وسیعی داشت. سبک معماری‌اش قدیمی اما محکم و خوش‌ساخت بود. حدود سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) بود که فرزندانش را دیدم. جوان بودند. شاید بین ۸ تا ۱۰ سال داشتند. آنها اخانه او را به کتابخانه تبدیل کردند. اما تقریبا چیزی از آن باقی نمانده است. من آن زمان، از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰ (۱۳۴۸ تا ۱۳۴۹) به‌عنوان سردبیر در مجله علوم اجتماعی مشغول به کار بودم. در مجله فرانسوی «اکسپرس» (Express)، مصاحبه‌ای با هایدگر منتشر شد. بعدا شنیدم که هایدگر آن را تکذیب کرد. اما در هر صورت منتشر شد. فردید با شاید آقای باقر برهام، آن را به (به فارسی) ترجمه کرد بود یا می‌خواست ترجمه کند. فردید برای ترجمه آن از برابر علاقه کرده بود و من موافقت کردم آن را در مجله علوم اجتماعی چاپ کنم. زمان زیادی- چندین ماه- طول کشید تا فردید آن را ترجمه کند. ترجمه آن به زبان عجیب فردید غریب می‌نمود. او می‌خواست ۵۰ پاورقی را که هنوز نوشته بود، به متن اضافه کند. بنابراین مجبور شدم مدت‌ها منتظر بمانم. شماره بعدی را دو یا سه ماه عقب انداختم، تا اینکه دیدم باز خبری نیست. سرانجام، مجله را [بدون مصاحبه] منتشر کردم. اما اخیرا در اینترنت دیدم که کسی آن را پیدا کرده است. این همان ترجمه- بود - آنها پاورقی‌ها را حذف و من را منتشر کردند. دقیقا به‌خاطر نداریم که آیا برهام آن را بلاخره ترجمه کرد یا فقط قصد انجام آن را داشت. به‌هرحال شاید این ماجرا توضیح دهد که چرا برهام یک بار مقاله‌ای علیه فردید نوشت که بسیار از آن فردید درصدد تلافی برآمد. فردید میراث چندانی به جا نگذاشت. پس از جستجوی بسیار، یک قطعه ترجمه از کتاب «حکمت شادان» پیدا کردم، درباره دیوانه‌ای که با فانوس در بازار می‌دوید و فریاد می‌زد: «...!» فردید این قطعه معروف را ترجمه کرد بود و در کلاس‌های خود با صدای بلند آن را می‌خواند. فکر می‌کنم، اشتباه نکنم، به کمانم این قطعه را خودم از زبان فردید شنیده‌ام. این مقاله بعدا در مجله‌ای به نام «موقف»، مجله فردیدی‌ها، همواره با متن آلمانی آن منتشر شد. خود من هم آن قطعه از «حکمت شادان» را ترجمه کردم. برخی آن را «مرد دیوانه» ترجمه کرده‌اند. من آن را با یک توضیح به «دیوانه» برگردانم. و بعدا هم قطعه دیگری از همان کتاب را ترجمه کردم. ترجمه فردید در «موقف» چاپ شد و من آن را خواندم. آن را با آلمانی مقایسه کردم و دیدم ترجمه عجیبی است؛ وحشتناک و شلخته. در آن زمان، اهمیت چندانی نمی‌دادم. اخیرا، شاید ۱۰ ماه پیش، در مجله «اندیشه پویا»، [نصرالله] پورجوادی مقاله‌ای نوشت و از دورانی که در گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشجوی فردید بود، گفت. پس از بازگشت از ایالات متحده، پورجوادی در رشته فلسفه در آنجا تدریس کرده بود. او یادداشت‌های قدیمی خود از سخنرانی‌های فردید را اتفاقی پیدا کرد. پورجوادی در این مقاله از من هم نام برد. این موضوع باعث شد که نویسنده چگونه ما همیشه فردید را به‌عنوان یک متخصص آلمانی درجه یک تصور می‌کردیم. بدون شک! اما این ترجمه افتتاح بود. دراین‌باره مقاله‌ای نوشتم و اشتباهات متعدد ترجمه فردید را نشان دادم. «اشتباهات اساسی در درک دستور زبان آلمانی. من هرگز فرانسوی فردید را نپرس نکردم. اما به نظرم او**

علی میرسپاسی: آیا بازبوند و پرچم‌هایی با زیبایی‌شناسی یکسان داشتند؟ اما آرتیکاله آلمان جنگ را باخته بود. برای جوانان کمتر از قبل از جنگ جدائ بود. اکنون این اتحاد جماهیر شوروی بود که به یک قدرت بزرگ جهانی تبدیل شده بود. بنابراین نیازها بیشتری در این جهت وجود داشت. پس از جنگ جهانی دوم، ما شاهد ظهور جنبش‌های مختلف ضد استعماری بودیم. مانند جنبش قاندی در هند که منجر به استقلال هند و جنبش نفت در ایران. جنبش حرکت آمصری در مصر یا ناصر. سوکارنو در اندونزی و بعدتر دیگر جنبش‌های ملی در آفریقا و جنوب دیگر. چرخش مهمی در تاریخ جهانی جنگ جهانی دوم رخ داد: زمانی که تمدن و انسان‌سازی مدرن غربی یا انگلیسی‌مآبی برابر شد. شکافی رخ داد: برخی در طرف آلمان و برخی دیگر در طرف فرانسه و انگلیسی بودند. در میان جوانان ایرانی، در دوران رضاشاه، افراد زیادی بودند که از آلمان و ایدئولوژی نازی جذاب می‌گردند. تمدن (اورادین) کباتوری که بعدها رهبر حزب نفت بود که در زمان هوادار آلمان بود. برخی برای تحصیل به آلمان رفتند و در آنجا تحت تأثیر ایدئولوژی آلمان قرار گرفتند. دیگران کمونیست بازگشتند مانند [خلیل] ملکی و رائی‌زاده. آنها از آلمان به‌عنوان کمونیست بازگشتند. فردید بسیار هوادار آلمان و فوق‌العاده بعدستیز بود. او ادامه به پیوودیان و پیوودیست از جمع کنار بود که بسیار برای او پیوودی‌بودن بود. فضل می‌ماند. فردید بعدا علاقه و همدلی‌های خود را با نژاد ایرانی حفظ کرد. کوبن در مورد آن صحبت نکرد. شاید در آن وقت تأثیر هایدگر قرار گرفته بود که به حزب نازی پیوسته بود. اگرچه فکر می‌کنم فردید بعد از آن دوران هایدگر را شناخت. در مدت زمانی به کاری کرین در ایران بود در سال ۱۹۲۵ (۱۳۲۴). در زمان جنگ بود که کرین در مورد اگزیستانسیالیسم هایدگر با آنها صحبت می‌کرد. به کمانم فردید بعد از آن دوره با هایدگر آشنا شد.

آیا به خاطر دارید که او چگونه این احساسات را بیان می‌کرد؟

او چیزهای زیادی گفت. حتی درباره من. بهاءالدین خرمشاهی در مورد آن در مجله «مهرنامه» با «اندیشه پویا» نوشته است. آن وقت بود که از او فاصله گرفتم و دیگر ندیدمش. نمی‌دانم چه کسی به او گفت من چه‌طوری‌ام، و این مسئله از ذهنش بیرون نمی‌رفت. یک بار از من پرسید و من هم توضیح دادم که یهودی نیستم. صدالبته که من یهودی‌ستیز نیستم. شاهدش اینکه در دوران دانشجویی از من دعوت کرده بودند به اسرائیل سفر کنم. به محض بازگشت، آن‌احمد که «کیهان» ماه را منتشر می‌کرد از من پرسید آیا چیزی از اسرائیل برای آنها به ارمغان آورده‌ام. من

این شرایط جهانی پدیدار شد. عصر جنبش‌های جریکی در سراسر جهان - جریک‌های شهری و کوهستانی و... فرا رسید. برخی آرزو داشتند با پیروی از الگوهای انقلابی کوبا و چین، مانند سیاهکل، به کوه بروند. دیگران مانند امیرپرویز پویان و عضد اشرف، از الگوهای انقلابی شهری، از آمریکای لاتین پیروی کردند. این الگوهای جهانی دارای [همتایان] ایرانی بودند. یا گذشت زمان، احساسات جوانان، ضد رژیم تقویت شد. چراکه آنها ایدئولوژی‌های بسیار ضد غربی یا دیدرفته که تحت تأثیر مارکسیسم- لنینیسم و یا غیرنژادی قرارداد. جایی در میان این گفتمان‌ها پیدا کرد.

کسانی که در فردید چند جمله بودند که گفتند یا سوتند؟ آنها ایده‌هایی داشتند؟ زمانی (امیرحسین) جهانبگلو در جمع‌آوری افراد و افراد در طرف فردید نقش مؤثری داشت. در برخی مواقع، شما فردید را در خانه او دیده‌اید یا او در خانه دیگران ملاقات کردید.

طبیعتا خیلی منظم نبود. من ریشه‌های چپ خاصی داشتم. به عنوان مثال، تحت تاثیر حزب توده و بعدا ربوی سوم- سوسیالیست و دمه امپریالیست بودم. از سوی دیگر، به فلسفه علاقه داشتم. مقالاتی با عنوان مثال «ایرانشناسی چیست؟» نوشتم که قبل از کتاب ادوارد سعید منتشر شد. بعضی جیزها را قبل از سعید، تقریبا در همان حال گفتم. به کمانم فردید رفتم. گاهی با داریوش شایگان. گاهی تنها. داریوش مهرجویی و شاید سایر دوستان او محیط گوهی می‌رفتیم. جهانبگلو ماهایک بار میزبان یک کردهماییی در خراخانش بود و همه ما در آن شرکت می‌کردیم. شاهرخ مسکوب و دیگران. از جمله فردید آنجا بودند. او شناخته‌شده‌ترین چهره بود و بیشترین توجه را به خود جلب می‌کرد. حتی اگر بسیاری با او مخالف بودند. شاهرخ مسکوب درجنین جلسه به شدت به او حمله کرد.

ما تا حدودی شناخته‌شده بودیم. فقط به دست بسوم و روشنفکر محسوب می‌شدیم. به فردید علاقه داشتن، دشایه و دلیل این امر به استقبال نمی‌شد. آن دوران هیچ دوستی از من دعوت نمی‌کرد. فردید رکه‌های چپ‌گرایی داشت. البته که سبک فردیدی خودش که در سخنرانی‌های بسیار آن انقلابی است. همان‌ها که [محمد] مدرسی منتشر کرده است.

مسئله معنویت شرقی را گذاشتن فرکه است؟ به نظر می‌رسد موج جدیدی از طریق خرد توده به تدریج روشنفکری ایران را در حدود دهه ۱۹۶۰-۱۳۴۰) شکل داد؛ موجی که با شیعه یا آقای ایرانی نیز تلاقی کرد است.

نه. ماجرای فردید به دل این جریان برمی‌گشت. قبل از کرین، فردید یک خط فکری شبیه به هدایت داشت. هدایت به این موضوع یا از جمله فردید آنجا بودند. او شناخته‌شده‌ترین چهره بود و بیشترین توجه را به خود جلب می‌کرد. حتی اگر بسیاری با او مخالف بودند. شاهرخ مسکوب درجنین جلسه به شدت به او حمله کرد.

ما تا حدودی شناخته‌شده بودیم. فقط به دست بسوم و روشنفکر محسوب می‌شدیم. به فردید علاقه داشتن، دشایه و دلیل این امر به استقبال نمی‌شد. آن دوران هیچ دوستی از من دعوت نمی‌کرد. فردید رکه‌های چپ‌گرایی داشت. البته که سبک فردیدی خودش که در سخنرانی‌های بسیار آن انقلابی است. همان‌ها که [محمد] مدرسی منتشر کرده است.

آیا فردید به تعداد تبدیل کرد انقلاب بزرگ شد. حتی قبل از آن، او مجموعه‌ای تلویزیونی را شروع کرد. فردید به تریبون‌ها علاقه داشت و می‌گفت: «در دون من هوس نمایشگری وجود دارد». او عاشق اجرا بود. مانند آن برنامه‌های تلویزیونی. اگرچه هیچ کس او را درک نمی‌کرد. او توجهات را به خود جلب می‌کرد. به ویژه در حوزه اجتماعی و در میان نسل جوان. ما هر روز بیشتر شاهد حضور دانشجویان مسلمان در دانشگاه‌ها بودیم. در دانشگاه، مردان کمی پیش می‌گذاشتند. مردان و زنان با هم و در کنار هم بودند و هیچ کس منکلی با آن نداشت. اگرچه، زنان کمتر بودند. به عنوان مثال، در دانشکده حقوق، جایی که من در آن تحصیل می‌کردم. سیب به آرامی، زنان در مردان جدا شدند. زنانی که جادر و روسری داشتند در دانشگاه‌ها ظاهر شدند. مردان ریش‌دار کتابخانه خود را ایجاد کردند و یک نمازخانه بازکردند. این به احتمال زیاد، به دلیل نفوذ کرین، فردید به آن توجه کرد. جوانانی مانند عباس معارف، مسلمانی که شاگرد فردید شد. - وافاهرا او را دوست داشت- کتابی به نام فلسفه شیعی (حکمت الهی) نوشت. جوانان مسلمان مانند او که فلسفه علاقه‌مند بودند، با سطح بالاتری از دانش نسبت به سایرین، اسیر فضا و اندیشه‌های فردیدی شدند.

بنابراین، آیا کرین نمی‌کند گفتمان معنویت شرقی به‌طور مستقل در آن فضا مطرح شده بود؟

نه. خیلی سخت‌تر و اتفاقی بود. نمی‌شود دقیقا گفت چه چیزی بود. یا چه «شرقی» را دنبال می‌کردیم. خواندن کمی از سهروردی مرسوم شده بود، برای بازگشت به ریشه‌ها و سنت‌های خود. نشستن درک حلقه و خواندن متون معنوی. فضای زیادی وجود داشت که خاطرا معطوف به عرفان بودند و رژیم شاه آنها را تشویق می‌کرد. این حلا (فکری) از واقع توسط برنامه‌هایی مانند «گلها» و «اسال»

پشتیبانی می‌شد. این عناصر برای تقویت جاذبه فردید با هم ترکیب شده بودند. بخشی از انقلابیون مسلمان جوان که در انقلاب شرکت کردند. تصور روشنی در مورد بیشتر از یک جنبش مدرنیستی حمایت می‌کردند که ظاهرا فردید آن را ارائه کرده بود. به همین دلیل (افرادی مانند آوینی)، که مجله سوره را راه‌اندازی کرد، جذب او شدند. حتی شنیدم که [علی] لاریجانی، رئیس [وقت] مجلس، به فردید توجه کرده بود. فردید ارزیا با سرنیاهی برای این نسل جوان روشنفکر مسلمان انقلابی بود. او ایده‌هایی به آنها داد تا بتوانند با غرب و غیرنژدگی مبارزه کنند.

بعد از انقلاب با فردید ارتباط نداشتید؟

نه. از سه یا چهار سال قبل‌تر دیگر او را ملاقات نکردم.

قبل از دیدن در مورد خطاهای او. اجازه دهید در مورد استعداد او صحبت کنیم. همیشه به این فکر می‌کردم که فارغ از شخصیت و جذابیت، جادوی فردید چیست. به نظرمن، او سعی کرد مفاهیم فلسفی غرب را به یک زبان فلسفی آشنا که در ایران وجود داشت کند. جدا از اینکه او چگونه این کار را با موفقیت یا به‌طور جدی اداره کرد، ایده آن را داشت. مانند پدرخوانی (مهدوشناسی) که قبلا به آن اشاره کردید. او سعی کرد این ایده را به زبان آشنا کند و به زبان مقابل آنها از نو نشان دهد. هیچ کس قبلا به این راحتی این کار را نکرده بود. آیا در این جنبه از کار فردید، از فلسفه غربی و شرقی، اهمیتی می‌بینید؟

به کمانم در واقع‌گرایی اصطلحات را ایجاد کرد. مانند بدبدرایستی که قبلا «مهدوشناسی» نامیده می‌شد و اصطلاحات معادل دیگری نیز ایجاد کرد. اگرچه فقط فردید نبود. مثلا محمود همو هم بسیار داشت. دوست نیمه معلم که به زبان فارسی علاقه داشت. او نیز برخی اصطلحات را در زبان عادی ایجاد کرد و به و شاگردانش، مانند دارکوهرام و احمدی خوبی، هنوز از آنها استفاده می‌کنند. اما هومن حجر جاودانی فردید با کرایش به عالم سیاسی نشاست. - ایده‌ها و تفاوت‌ها تا تبدیا و ردها. - او این کار را می‌کرد. پس از آن نزدیک شدن به او خلخالی و حتی تشویق او پیش آمد... به‌هر حال، همه اینها نو نوشتن آن مقاله تند و تیز ممکک کرد. در غیر این صورت ممکن بود لحن معتدل‌تری داشته باشد.

فکر نمی‌کنید شالوده فکری فردید او را به مخالفت با بازرگان می‌کشاند؟ آیا او از روی منافع شخصی این کارها را انجام می‌داد؟

مطمئنا او همچنین با هر نوع لیبرالیسم یا اندیشه لیبرالی مخالف بود. اما در مورد ضرورت تخریب بازرگان، منافع شخصی سیاسی و یا بخشی از موضوع بود. او حتی با حزب توده و به نحوی با احسان طبری همدلی می‌کرد. نوسانات او مربوط به منافع سیاسی و فرصت‌طلبی‌اش بود. حتی، اگر در مورد منافع خودش منطقی‌تر فکر می‌کرد، باید از ورود به وسط میدان جنگ سیاسی خودداری می‌کرد.

مخالفت او با اندیشه لیبرال از کجا نشئت می‌گرفت؟

از غرب و غربزدگی. و این واقعیت که تمدن مدرن، که تمدن لیبرال است، بر خود و فردیاتی استوار است.

درباره مطالعات اسلامی و فهم فردید از اسلام و عرفان چه نظری دارید؟

البته فردید در حوزه علمیه حضور داشت. به نظر می‌رسد غربی و بسیار خوب است. او تحصیلات خود را حتی در زمینه فلسفه، زیر نظر نائینی تهذا کدرانت. در این زمینه‌ها من اکاملتر بود. اما او چگونه این عناصر را به هم متصل کرد که در واقع هیچ چیز روشنی از آن بیرون نمی‌آمد؟ در توضحاتش از هایدگر با استفاده از اصطلاحات صوفیانه اشکالات اساسی وجود داشت.

شما بیش‌ترکنتیم فردید را هنوزی‌توان فیلسوف ما نامید...

بله، اگر «ما» را در علامت نقل قول قرار دهیم.

حالا اگر ممکن است تاریخ روشنفکری ایران را زیابی کنیم...

بگذارید این مفهوم را توضیح دهم. چشم‌انداز پیچیده‌ای که قبلا توضیح دادم نانسی از برخورد ما با جهان مدرن. استعمار اروپایی و کل جهان آسیا و تمدن‌های باستانی بود. رویارویی با قدرت‌های غیرقابل درک که کل جهان آسیا رسید. این قدرت‌ها آنها را با سلاح‌های پیچیده‌ای روبه‌رو کردند که به سلاح‌های باستانی‌شان یعنی تیروکمان و... هیچ شباهتی نداشت. ناگهان این سؤال مطرح شد که این افراد کیستند؟ از کجا آمده‌اند؟ قدرت آنها از کجا آمده است؟ و این سؤالات. ناگزیر باعث احساس تسلیم و تحقیر شد. می‌توان این موضوع را با استفاده از مفهوم «کین‌توزی» نیچه توضیح داد. کین‌توزی حالت روانی افرادی است که قادر نیستند مخالفان خود را شکست دهند و بنابراین نظام‌های ارزشی جدیدی بسازند یا نظام‌های ارزشی [مخالفان] خود را وازگون کنند. نیچه از این مفهوم برای توضیح ظهور مسیحیت از دل یهودیت استفاده می‌کند؛ راهی که از طریق کین‌توزی به وجود آمد. این موضوع را در مقاله‌ای در مورد شرق و غرب نوشته‌ام؛ اینکه چیزی در بازگشت نوستالژیک به گذشته درست نیست و از آنجا که مشکلی در آن وجود داشت، خصوصیات روحی همراه با اضطرابی نیز ایجاد شد. می‌توانستم این حالت را در دوستانم و حتی خودم ببینم. شما چیزی را دنبال می‌کنید که غیرممکن است. اما نمی‌خواهید آن را ببندید. یک بار به خودتان اعتراف می‌کنید و خود را از شر آن خلاص می‌کنید.

فضا این‌گونه بود. راستش من خودم به این ایده رسیده بودم که با این انقلاب چیزی برعکس می‌شود؛ تمام پایه‌های دینی سنتی ما. احساس می‌کردم جامعه ایران به چنین تکان‌هایی نیاز دارد. جاذبه کلمه «انقلاب» و انقلاب‌های جهان سوم -انقلاب‌ها- افراد شایسته و شریف در فردید وجود داشت. به عنوان مثال، به نظر من، بازرگان فردی شایسته و شریف بود و من واقعا به او احترام می‌گذارم. اما او [فردید] برای قدرت وارد این جنگ شده بود و می‌خواست بازرگان را بکوبد. او به ابزاری برای آن افراد تبدیل شد. با حداقل خود را با آنها هماهنگ کرد. خصوصیات وحشتناک و خلق‌وخوی زشت این شخص نیز بر مقاله‌ای که من نوشتم تاثیر گذاشت. اما آنچه نوشتم حقیقت داشت. مثلا اینکه او چه می‌گفت؟ چگونه این جزییات را به هم می‌بافت؟ هذیان آور است. زبان‌شناسی و ساخت‌های ریشه‌شناسی اکاملا مزخرف بودند و اکثر افراد امروز این موضوع را تشخیص می‌دهند. تا زمانی که در مورد آن نوشتم، هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد فکر کند ممکن است فردید مزخرف گفته باشد. اما او این کار را می‌کرد. پس از آن نزدیک شدن به خلخالی و حتی تشویق او پیش آمد... به‌هر حال، همه اینها نو نوشتن آن مقاله تند و تیز ممکک کرد.

فکر می‌کنید شالوده فکری فردید او را به مخالفت با بازرگان می‌کشاند؟ آیا او از روی منافع شخصی این کارها را انجام می‌داد؟

مطمئنا او همچنین با هر نوع لیبرالیسم یا اندیشه لیبرالی مخالف بود. اما در مورد ضرورت تخریب بازرگان، منافع شخصی سیاسی و بخشی از موضوع بود. او حتی با حزب توده و به نحوی با احسان طبری همدلی می‌کرد. نوسانات او مربوط به منافع سیاسی و فرصت‌طلبی‌اش بود. حتی، اگر در مورد منافع خودش منطقی‌تر فکر می‌کرد، باید از ورود به وسط میدان جنگ سیاسی خودداری می‌کرد.

مخالفت او با اندیشه لیبرال از کجا نشئت می‌گرفت؟

از غرب و غربزدگی. و این واقعیت که تمدن مدرن، که تمدن لیبرال است، بر خود و فردیاتی استوار است.

درباره مطالعات اسلامی و فهم فردید از اسلام و عرفان چه نظری دارید؟

البته فردید در حوزه علمیه حضور داشت. به نظر می‌رسد غربی و بسیار خوب است. او تحصیلات خود را حتی در زمینه فلسفه، زیر نظر نائینی تهذا کدرانت. در این زمینه‌ها من اکاملتر بود. اما او چگونه این عناصر را به هم متصل کرد که در واقع هیچ چیز روشنی از آن بیرون نمی‌آمد؟ در توضحاتش از هایدگر با استفاده از اصطلاحات صوفیانه اشکالات اساسی وجود داشت.

شما بیش‌ترکنتیم فردید را هنوزی‌توان فیلسوف ما نامید...

بله، اگر «ما» را در علامت نقل قول قرار دهیم.

حالا اگر ممکن است تاریخ روشنفکری ایران را زیابی کنیم...

بگذارید این مفهوم را توضیح دهم. چشم‌انداز پیچیده‌ای که قبلا توضیح دادم نانسی از برخورد ما با جهان مدرن. استعمار اروپایی و کل جهان آسیا و تمدن‌های باستانی بود. رویارویی با قدرت‌های غیرقابل درک که کل جهان آسیا رسید. این قدرت‌ها آنها را با سلاح‌های پیچیده‌ای روبه‌رو کردند که به سلاح‌های باستانی‌شان یعنی تیروکمان و... هیچ شباهتی نداشت. ناگهان این سؤال مطرح شد که این افراد کیستند؟ از کجا آمده‌اند؟ قدرت آنها از کجا آمده است؟ و این سؤالات. ناگزیر باعث احساس تسلیم و تحقیر شد. می‌توان این موضوع را با استفاده از مفهوم «کین‌توزی» نیچه توضیح داد. کین‌توزی حالت روانی افرادی است که قادر نیستند مخالفان خود را شکست دهند و بنابراین نظام‌های ارزشی جدیدی بسازند یا نظام‌های ارزشی [مخالفان] خود را وازگون کنند. نیچه از این مفهوم برای توضیح ظهور مسیحیت از دل یهودیت استفاده می‌کند؛ راهی که از طریق کین‌توزی به وجود آمد. این موضوع را در مقاله‌ای در مورد شرق و غرب نوشته‌ام؛ اینکه چیزی در بازگشت نوستالژیک به گذشته درست نیست و از آنجا که مشکلی در آن وجود داشت، خصوصیات روحی همراه با اضطرابی نیز ایجاد شد. می‌توانستم این حالت را در دوستانم و حتی در خودم ببینم. شما چیزی را دنبال می‌کنید که غیرممکن است. اما نمی‌خواهید آن را ببندید. یک بار به خودتان اعتراف می‌کنید و خود را از شر آن خلاص می‌کنید.

آیا تا به حال خود را وابسته به گفتمان معنویت شرقی دانسته‌اید؟

زمانی تا حدودی شیفته آن بودم. به خصوص که حقیقه اجتماعی من شامل افرادی مانند شایگان، جلالی و داوری بودند. این موضوع در دوران جذاب بود. در همان زمان هم می‌توانستم بفهمم چیزی اشتباه است. این موضوع